

## رویکردی پادتقارنی به ضمیر اندازی در زبان فارسی<sup>۱</sup>

احمدرضا شریفی پور شیرازی<sup>۲</sup>

جلال رحیمیان<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲

تاریخ تصویب: ۹۵/۶/۱۴

### چکیده

در این مقاله به تبیین دو مشخصه بارز زبان‌های ضمیر انداز یعنی فقدان فاعل واژگانی و جابه‌جایی آزادانه فاعل و فعل در زبان فارسی بر اساس پادتقارن پویا می‌پردازیم. این دو ویژگی محصول جانبی نقطه تقارن هستند. ضمیر فاعلی پنهان ضمیری ضعیف و یک گروه حرف تعریف است که پس از ادغام با گروه فعلی و تشکیل نقطه تقارن در صورت آوایی حذف می‌گردد. این امر توجیه‌گر ضمیر اندازی است. جایگاه اصلی فاعل در ساخت‌های متعدی و غیرکنایی در مشخصگر فعل سبک و در ساخت‌های غیرمفعولی مشخصگر فعل واژگانی است. در تمامی این جایگاه‌ها شاهد نقطه تقارنی خواهیم بود که می‌تواند به دو صورت شکسته شود؛ یا با جابه‌جایی فعل و یا با جابه‌جایی فاعل. همین امر، جابه-

<sup>۱</sup> شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JLR.2016.2442

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)؛ asharifipur@jahrom.ac.ir

<sup>۳</sup> استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز؛ jrahimian@rose.shirazu.ac.ir

جایی آزادانه فاعل و فعل را توجیه می‌کند. در فاعل پیش فعلی حرف تعریف در جایگاه مشخصگر گروه زمان و در صورت تکیه بر بودن در جایگاه مشخصگر گروه کانون می‌نشیند. در فاعل پس فعلی در ساختارهای غیرمفعولی، فعل از درون فعل واژگانی تیره به صورت افزوده با فعل سبک ادغام می‌شود و در ساختارهای غیرکنایی و متعدی فعل از درون گروه فعل واژگانی به درون هسته زمان حرکت می‌کند.

### واژه‌های کلیدی: ضمیراندازی، جابه‌جایی آزادانه فاعل و فعل، ضمیر

فاعلی پنهان، فاعل پیش فعلی، فاعل پس فعلی

#### ۱. مقدمه

ضمیراندازی به ویژگی‌های مقوله‌ای اشاره دارد که در زبان‌شناسی زایشی آن را ضمیر فاعلی پنهان<sup>۱</sup> خوانده‌اند و به زبان‌هایی که دارای چنین خصوصیتی باشند، زبان‌های ضمیرانداز<sup>۲</sup>، می‌گویند. زبان‌شناسان برای این زبان‌ها پنج خصوصیت عمده را مدنظر قرار می‌دهند: الف) فقدان فاعل واژگانی<sup>۳</sup> (مانند: pro کتاب رو پیدا کردم)، ب) جابه‌جایی آزادانه فاعل و فعل (مانند: غذا خورد آرش).

باربوسا (Barbosa, 2001) جایگاه واقعی موضوع برای فاعل در زبان پرتغالی اروپایی را سمت راست فعل ارتقاداده‌شده می‌داند و ابراز می‌دارد که ساختار فاعل - فعل، می‌تواند به وسیله یکی از دو صورت زیر به وجود آید. این ساختارها یا می‌توانند حاصل جابه‌جایی فاعل به صورت چپ‌افزودگی<sup>۴</sup> باشند و یا حاصل جابه‌جایی غیرموضوعی فاعل باشند. وی همچنین پیشنهاد می‌کند که این نظریه می‌تواند قابل تعمیم به تمام زبان‌های ضمیرانداز باشد. آدراگائو و کاستا (Adragao & Costa, 2004) مدعی می‌شوند که فاعل پیش فعلی<sup>۵</sup> به هیچ وجه نمی‌تواند ثمره چپ‌افزودگی باشد، بنابراین معتقدند که جایگاه اصلی فاعل

<sup>1</sup> pro

<sup>2</sup> pro-drop languages

<sup>3</sup> lexical subject

<sup>4</sup> left-dislocation

<sup>5</sup> preverbal subject

پیش فعلی در مشخصگر<sup>۱</sup> گروه صرفی می باشد. به عقیده این دو، اگر مشخصگر گروه صرفی یک جایگاه موضوع<sup>۲</sup> برای فاعل در نظر گرفته شود، انتظار می رود که ترتیب فاعل - فعل، هیچ گونه ارتباطی با پیدایش دیگر استراتژی های پیشیندسازی نداشته باشد در حالی که اگر تنها جایگاه موضوع برای فاعل در مشخصگر گروه فعلی واژگانی<sup>۳</sup> پنداشته شود، می بایست عکس آنچه در بالا بیان شد را انتظار داشت.

هلمبرگ (Holmberg, 2005) دو فرضیه در مورد فاعل تهی ارائه می دهد: الف) مطابقه در زبان های دارای فاعل تهی خوانش پذیر<sup>۴</sup> بوده و در نتیجه، ضمیر فاعلی پنهان کاملاً حشو به نظر می رسد و ب) فاعل تهی یک ضمیر کاملاً تخصیص یافته و فاقد نمود آوایی است که مشخصه های خوانش ناپذیر مطابقه را ارزش گذاری می کند. وی معتقد است که در زبان فنلاندی (که دارای فاعل تهی نسبی<sup>۵</sup> است) در جملات دارای فاعل تهی، فاعلی تهی در مشخصگر گروه صرفی قرار دارد، اما این فاعل تهی<sup>۶</sup>، ضمیر فاعلی پنهان که فاقد مشخصه های فای<sup>۷</sup> بوده و مؤلفه آوایی نیز ندارد، نیست.

گیورگی (Giorgi, 2009) معتقد است زبان های دارای فاعل تهی، فاقد هرگونه پوچ واژه ای<sup>۸</sup> می باشند و مشخصه EPP نیز یا توسط پایانه های فعلی که شخص و شمار را بیان می کنند و به عنوان یک ضمیر واقعی مطرح است، مورد بازبینی<sup>۹</sup> واقع می شود و یا توسط ارتقا و جابه جایی فعل و ادغام آن در هسته زمان برآورده می گردد. وی همچنین معتقد است که هیچ گونه جابه جایی فاعل به مشخصگر گروه صرفی صورت نمی پذیرد و در همین چارچوب اشاره می کند که شاید بتوان با در نظر گرفتن نظریه نسخه ای بودن جابه جایی<sup>۱۰</sup> نشان داد که هیچ گونه مقوله ای با عنوان مقوله تهی وجود ندارد و همگی یک نسخه از سازه جابه جاشده هستند.

<sup>1</sup> specifier

<sup>2</sup> A-position

<sup>3</sup> lexical verb

<sup>4</sup> interpretable

<sup>5</sup> partial null-subject

<sup>6</sup> null subject

<sup>7</sup>  $\phi$  features

<sup>8</sup> expletive

<sup>9</sup> checking

<sup>10</sup> copy theory of movement

متولیان نایینی (Motevallian Naeini, 2017) براین باور است که زبان‌های ضمیرانداز علی‌رغم این که دارای ویژگی‌های مشترک بسیاری هستند، رفتار کاملاً یکسانی از خود نشان نمی‌دهند و می‌توان آنها را در چهار زیر‌گروه زبان‌های ضمیرانداز ثابت (مانند ایتالیایی، یونانی و ...)، ضمیرانداز پوچ‌واژه‌ای (مانند آلمانی)، ضمیرانداز نسبی (مانند چینی، ژاپنی و ...) و ضمیرانداز کلامی (مانند عربی، روسی و ...) دسته‌بندی نمود. وی زبان فارسی را با توجه به این که این زبان دارای تصریف غنی فعل است و در تمام صیغه‌ها و همهٔ زمان‌ها دارای ضمیرفاعلی ناملفوظ است، اما حضور ضمائر آشکار فاعلی را به‌هنگام تأکید مجاز می‌داند، در زیر‌گروه زبان‌های ضمیرانداز ثابت قرار می‌دهد. بر همین اساس، معتقد است که پارامتر فاعل تهی در زبان فارسی دو ویژگی را به زبان فارسی اعطا کرده است: الف) مجاز بودن فاعل تهی و ب) وجود فاعل تهی ارجاعی.

کین (Kayne, 1994) در نظریهٔ پادتقارن<sup>۱</sup> ابراز می‌دارد که ساختار سلسله‌مراتبی<sup>۲</sup> منجر به ترتیبی خطی<sup>۳</sup> می‌شود و به عبارتی، می‌توان گفت که ساخت گروهی همیشه ترتیب خطی را تعیین می‌کند و از همین رو اگر دو عبارت در ترتیب خطی با یکدیگر متفاوت باشند، می‌بایست در ساختار سلسله‌مراتبی نیز با یکدیگر متفاوت باشند. رویکرد پادتقارنی به نحو، به اصل تناظر خطی<sup>۴</sup> و یا LCA معروف است که بر اساس آن «با فرض  $X$  و  $Y$  به‌عنوان غیر پایانه‌ای‌ها و  $X$  و  $Y$  به‌عنوان پایانه‌ای‌ها،  $X$  بر  $x$  و  $Y$  بر  $y$  تسلط<sup>۵</sup> خواهد داشت و اگر  $X$  به‌صورتی نامتقارن بر  $Y$  سازه‌فرمانی داشته باشد،  $x$  ما قبل  $y$  ظاهر می‌شود». این ترتیب خطی دارای سه مشخصهٔ کلی است: الف) این اصل گذرا<sup>۶</sup> است، اگر الف بر ب تقدم<sup>۷</sup> داشته باشد و ب بر پ، آن‌گاه الف بر پ تقدم دارد و به‌عبارت دیگر،  $xLy \& yLz$ ،  $xLz \rightarrow$  ب) این اصل (به‌صورت موضعی) فراگیر و جامع<sup>۸</sup> است و به‌عبارت دیگر، می‌بایست تمامی اعضا گروه را پوشش دهد؛ به ازای هر  $X$  و  $Y$  متمایز یا می‌بایست ترتیب

<sup>1</sup> Antisymmetry Theory

<sup>2</sup> hierarchical order

<sup>3</sup> linear order

<sup>4</sup> linear correspondent axiom

<sup>5</sup> dominance

<sup>6</sup> transitive

<sup>7</sup> precedence

<sup>8</sup> total

xLy و یا ترتیب yLx رعایت شود و پ) این اصل پادتقارنی<sup>۱</sup> است و به عبارت دیگر، هر دو ساختار xLy و yLx نمی‌توانند هم‌زمان وجود داشته باشند.

این اصل را می‌توان با نمودار زیر بیان کرد (Kayne, 1994: 10):

۱.



به اعتقاد کین، از آنجا که در ساختار (الف)،  $V$  به صورتی نامتقارن بر  $N$  سازه‌فرمانی دارد، این ساختار به عنوان ساخت گروهی خوش ساخت شناخته شده و بنابراین  $see$  ماقبل<sup>۲</sup> John واقع می‌شود و به عبارت دیگر، سه خصیصه گذرایی، پادتقارنی و فراگیر بودن در آن کاملاً رعایت شده است. اما در (ب) از آنجا که  $V$  و  $NP$  هر دو بر یکدیگر سازه‌فرمانی متقارن دارند، هیچ گونه ترتیب خطی میان  $see$  و  $John$  برقرار نمی‌شود.

در رویکرد پادتقارن پویا که گونه تخفیف یافته‌ای از پادتقارن می‌باشد، مورو (Moros, 2000: 28) معتقد است که اصل تناظر خطی محدودیتی است مرتبط با صورت آوایی و بنابراین این اصل تنها در سطح صورت آوایی دستور (و نه تمام مراحل اشتقاق) اعمال می‌شود. بر اساس این رویکرد سازه‌فرمانی متقارن<sup>۳</sup>، عاملی جهت حرکت پنداشته شده و از این رو حرکت، دلیلی برای سازه‌فرمانی نامتقارن<sup>۴</sup> جهت برآوردن اصل تناظر خطی به حساب می‌آید.

طرح پیشنهادی مورو (Moros, 2000: 13-14) حرکت را بر خلاف چامسکی، نه عاملی در راستای بازبینی مشخصه‌های تعبیرناپذیر بلکه عاملی جهت شکست تقارن<sup>۵</sup> به وجود آمده از ادغام می‌داند و معتقد است که الف) ادغام بدون محدودیت اعمال می‌شود، ب) ترتیب

<sup>1</sup> antisymmetric

<sup>2</sup> precede

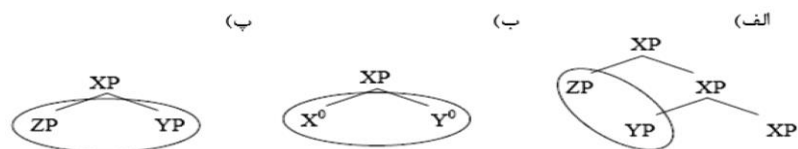
<sup>3</sup> symmetrica c-command

<sup>4</sup> asymmetrica c-command

<sup>5</sup> symmetry breaking

خطی گره‌های پایانه‌ای، تنها زمانی شکل می‌گیرد که نیاز به آن احساس شود و به عبارتی این ترتیب، در بازنمود صورت می‌گیرد و (پ) ترتیب خطی گره‌های پایانه‌ای حاصل عملکرد سلسله‌مراتبی است. به عقیده وی از آنجا که ادغام بدون محدودیت صورت می‌پذیرد، می‌توان سه بافت متقارن که در آنها دو مقوله نحوی آشکار با وضعیت‌های مقوله‌ای یکسان زیر که با یکدیگر در تسلط سازه‌ای هم‌تراز قرار دارند را مفروض دانست: (الف) دو مشخصگر نقطه تقارن<sup>۱</sup> شکل داده‌اند، (ب) ادغام دو هسته نقطه تقارنی را به دست داده است و (پ) نقطه تقارن حاصل ادغام دو فرافکن پیشینه است. در مورد (پ) که در این پژوهش مد نظر قرار دارد، یک گروه حرف تعریف و یک گروه فعلی با یکدیگر ادغام می‌شوند و به شرط این که این گروه حرف تعریف در جایگاه مشخصگر گروه فعلی واقع شود، نقطه تقارن شکل خواهد گرفت (در این سه نمونه، مواردی که در بیضی‌ها قرار گرفته‌اند با یکدیگر در سازه‌فرمانی متقارن قرار دارند) (Moro, 2000:32):

۲.



بعضی از نتایج این رویکرد به شرح زیر می‌باشند:

(الف) حذف مشخصه‌های آوایی / واجی واحدهای واژگانی که مشخصه‌ای اجباری و نه جانبی حرکت می‌باشند.

(ب) هر ساختاری که توسط حرکت تولید شود، در اصول می‌تواند با «ساختار قرینه<sup>۲</sup>» (مانند: آرش غذا خورد و غذا خورد آرش) مرتبط باشد.

(پ) کپی‌های به‌جامانده از XP حرکت داده شده، تنها هنگامی می‌تواند بازنمود یابند که به  $X^0$  تقلیل یافته باشند.

(ت) اگر نقطه تقارنی توسط مقوله‌ای تهی شکل بگیرد، در این صورت به هیچ‌گونه حرکتی نیاز نیست.

<sup>۱</sup> point of symmetry

<sup>۲</sup> mirror sentence

ث) pro نمی تواند جابه جا شود.

ج) هیچ گونه حرکت پنهان و یا اختیاری وجود ندارد.

چ) جابه جایی می تواند بر اساس وضعیت ایکس باری عناصر واژگانی، در زبان های مختلف، متفاوت باشد.

در پژوهش حاضر، پارامتر ضمیراندازی در قالب نظریه پادتقارن پویا در زبان فارسی مورد بررسی قرار می گیرد. در همین راستا، پژوهنده به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که چرا زبان های به اصطلاح ضمیرانداز، دارای چنین ویژگی هستند و به عبارت دیگر چرا در این زبان ها با پدیده حذف فاعل و همچنین جابه جایی آزادانه فعل و فاعل روبه رو هستیم.

ساختار ادامه مقاله به صورت زیر خواهد بود: در بخش دوم چارچوبی کلی از مقوله ضمیراندازی را بیان می کنیم و در همین راستا، بند کوچک<sup>۱</sup>، فاعل تهی، مسئله ضمیر فاعلی پنهان، جایگاه فاعل و جابه جایی آزادانه فعل و فاعل را مورد بررسی قرار می دهیم و در بخش سوم نیز به بیان نتیجه گیری کلی می پردازیم.

## ۲. ضمیراندازی

در رویکرد پادتقارن پویا تمامی ویژگی های زبان های ضمیرانداز، محصول جانبی بند کوچک (نقاط تقارن) و تلاش برای شکستن تقارن حادث شده است. در ادامه نشان خواهیم داد که منظور از بند کوچک چیست و آن گاه به تبیین دو مشخصه بارز زبان های ضمیرانداز یعنی فقدان فاعل واژگانی و جابه جایی آزادانه فاعل و فعل در زبان فارسی می پردازیم.

### ۲.۱. بند کوچک

مورو (Moro, 2004) فرایند ادغام مطرح شده از سوی چامسکی (-Chomsky, 1995:243) را گسترش داده و می افزاید که در فرایند ادغام ممکن است هیچ کدام از اجزای سازنده  $\alpha$  و  $\beta$  نتوانند فرافکن شوند و به عبارتی می توان سازه ای تخصیص نیافته<sup>۲</sup> داشت.

<sup>۱</sup> small clause

<sup>۲</sup> unspecified

وی معتقد است که تنها و فقط تنها، بندهای کوچک محض<sup>۱</sup> می‌توانند با این سازه تخصیص نیافته مرتبط باشند. بند کوچک محض گونه‌ای از بند کوچک است که متمم افعال ربطی بوده و از آنجا که دارای هیچ گونه جایگاهی جهت فرافکن نقشی (هسته نقشی) نیست، می‌تواند در بردارنده نقطه تقارن باشد. این بند کوچک حاصل ادغام دو فرافکن بیشینه<sup>۲</sup> (یک گروه حرف تعریف و یک گروه فعلی) است که هیچ کدام در سازه حاصل از ادغام، فرافکن نشده‌اند (Moro, 2000: 41). بر همین اساس بندهای کوچکی که دارای فاعلی محتمل نباشند را نمی‌توان بند کوچک محسوب کرد (Moro, ibid: 40). بند کوچک [SC [DP the cage] [AP empty]] را به صورت (۳) ترسیم کرد (Moro, ibid.: 34):

۳.



پذیرش بند کوچک به طریقی که مد نظر مورو است، خود مسئله‌ای تازه را به ذهن متبادر می‌سازد و آن این که این تحلیل از اساسی‌ترین عنصر سازنده هسته کمینه گرا تخطی می‌کند. بر اساس نظر بوئکس (Boeckx, 2006: 83)، برنامه کمینه گرا دارای یک هسته بنیادی است که از سه مشخصه اقتصاد<sup>۳</sup>، ضرورت مفهومی مجازی<sup>۴</sup> و تقارن<sup>۵</sup> تشکیل شده است. وی معتقد است آنچه که برنامه کمینه گرا را کمینه کرده است، ضرورت مفهومی است. بر طبق آن، هر چیزی که از لحاظ مفهومی، فیزیکی و یا زیستی ضرورت نداشته باشد، نمی‌تواند نمود پیدا کند. حال اگر نظر مورو را بپذیریم که بر اساس آن در فرایند ادغام هیچ کدام از اجزای سازنده آن ( $\alpha$  و  $\beta$ ) نمی‌توانند فرافکن شوند، با این مشکل روبه‌رو می‌شویم که ضرورت رخداد چنین عملی چیست؟ و به عبارت دیگر، چرا باید دو

<sup>1</sup> bare small clause

<sup>2</sup> maximal projection

<sup>3</sup> economy

<sup>4</sup> virtual conceptual necessity

<sup>5</sup> symmetry



سازه‌ای با یکدیگر ادغام شوند که قرار نیست هیچ‌یک فرافکن شوند؟! بنابراین پذیرش این امر بر خلاف نظر مورو، به هیچ وجه کمینه نیست. حتی این مسئله از مشخصه اقتصاد نیز تخطی می‌کند، چراکه بر اساس اصل اقتصاد، همیشه کم‌ترین‌ها (کم‌ترین ابزار توصیفی و تبیینی) به بیشترین‌ها ترجیح داده می‌شوند. همچنین پذیرش گرهی با عنوان SC که فرافکنی از هیچ‌یک از عناصر دخیل در ادغام نیست به تخطی از شرط شمول<sup>۱</sup> (Chomsky, 1995) نیز منجر می‌شود.

حال باید دید آیا می‌توان هم‌زمان هم به بند کوچک معتقد بود و هم مشخصه ضرورت مفهومی را رعایت کرد؟ در این زمینه، پژوهنده پیشنهاد می‌کند که در واقع بند کوچک بر اساس فرایند ادغام مرسوم در کمینه‌گرایی<sup>۲</sup> و نه آن‌چیزی که مورو عنوان می‌دارد، ساخته می‌شود. اما از آنجا که این بند کوچک حاصل ادغام دو فرافکن بیشینه (یک گروه حرف تعریف و یک گروه فعلی) است که یکی در جایگاه مشخصگر و دیگری به صورت ایکس تیره ادغام شده است و از آنجا که یک نقطه تقارن حاصل دو مقوله نحوی است که با یکدیگر در تسلط سازه‌ای هم‌تراز قرار دارند و آن دو مقوله نیز دارای وضعیت‌های مقوله‌ای یکسانی هستند، بنابراین طبق تعریف، این بند کوچک چیزی جز یک نقطه تقارن نیست که می‌بایست در راستای رعایت اصل تناظر خطی شکسته شود و از این رو نمی‌توان آن را به شکل یک سازه مجزا و گرهی با عنوان SC در نظر گرفت. بر این اساس باید گفت که در زبان‌های ضمیرانداز، از ادغام گروه حرف تعریف و گروه فعلی نقطه تقارنی به وقوع می‌پیوندد، اما این نقطه تقارن تا زمان بازنمود شدن تحمل می‌شود و به محض بازنمود شدن در مؤلفه آوایی شکسته شده و ترتیبی خطی را شکل می‌دهد.

## ۲.۲. ضمیر فاعلی پنهان

موضوع دیگری که می‌بایست در مورد پارامتر ضمیراندازی از آن بحث به میان آورد، مسئله ضمیر فاعلی پنهان و در واقع مبحث چگونگی و چستی ضمیراندازی است. همان

<sup>۱</sup> Inclusiveness Condition

<sup>۲</sup> بر اساس آن، بازده ادغام، حاصل اطلاعات یکی از مقوله‌های شرکت‌کننده در فرایند ادغام است و ادغام هیچ‌گونه اطلاعات اضافی را وارد فرایند اشتقاق نمی‌کند.

گونه که پیش تر بیان شد، مورو (Moro, 2000-2004) ضمیر فاعلی پنهان را مقوله‌ای تهی<sup>۱</sup> در نظر می‌گیرد که مشکلی برای خطی شدن به حساب نمی‌آید. بر این اساس، زبان‌هایی که ضمیر فاعلی پنهان را مجاز می‌شمرند، می‌بایست از فرایند حرکت کم‌تری نیز برخوردار باشند چراکه نقطهٔ تقارن دارای ضمیر فاعلی پنهان نیازی به خنثی شدن ندارد.

اما در پژوهش حاضر، این امر که ضمیر فاعلی پنهان مقوله‌ای تهی است که به صورت تهی نیز ادغام می‌شود، پذیرفته نیست. در این رابطه، پژوهنده نظر کاردینالتی و استرایک (Cardinaletti & Starke, 1999)، هلمبرگ (Holmberg, 2005) و روبرتز (Roberts, 2007) را پذیرفته که بر اساس آن، ضمیر فاعلی پنهان، دیگر یک مقولهٔ تهی نیست بلکه یک ضمیر ضعیف<sup>۲</sup> به حساب می‌آید. از این رو، ضمیر فاعلی پنهان یک گروه حرف تعریف دانسته می‌شود که می‌بایست در جایگاه مشخصی نیز ظاهر شود.

کاردینالتی و استرایک (Cardinaletti & Starke, 1999) نقل شده در روبرتز (Roberts, 2007: 16-17) سه استدلال به شرح زیر برای پذیرش ضمیر فاعلی پنهان به عنوان یک ضمیر ضعیف ارائه می‌دهند:

(الف) ضمیر ضعیف بر خلاف ضمیر قوی<sup>۳</sup> (مانند: من، تو، او ...) می‌تواند پوچ‌واژه‌ای، غیرشخصی<sup>۴</sup> و دارای مرجع غیرانسان<sup>۵</sup> باشد و همچنین نمی‌تواند به عنوان مرجع گفتمانی غیر ضروری در نظر گرفته شود، ضمیر فاعلی پنهان نیز همین گونه است:

۴.

الف) pro باران بارید. (پوچ‌واژه‌ای)

ب) pro به من کتاب تقلبی فروختند. (ضمیر غیرشخصی)

پ) pro خیلی گران قیمت است. (مرجع غیرانسان)

ت) آن دختر / pro\* خیلی زیباست. (مرجع گفتمان غیر ضروری)

ب) ضمیر فاعلی پنهان مانند ضمیر ضعیف، تنها می‌تواند در جایگاه مشخصگر قرار گیرد. کاردینالتی و استرایک (Cardinaletti & Starke, 1999) نقل شده در روبرتز (Roberts,

<sup>1</sup> null constituent

<sup>2</sup> weak pronoun

<sup>3</sup> strong pronoun

<sup>4</sup> impersonal

<sup>5</sup> non-human referent

15-16: 2007)) ابراز می‌دارند که چنین توزیع ویژه‌ای برای ضمیر فاعلی پنهان نه به خاطر تهی بودنش، بلکه به علت ضعیف بودنش است چرا که ضمائر ضعیف می‌بایست همچون یک مقولهٔ پیشینه، تنها به سمت جایگاه‌های مشخصگر حرکت کنند.

(پ) اگر حق انتخابی برای گزینش از میان یک ضمیر قوی و ضمیر فاعلی پنهان وجود داشته باشد، همیشه این ضمیر فاعلی پنهان است که انتخاب می‌شود:

۵. هنگامی که آرش به منزل رسید /pro/ او را با دوستش تماس گرفت.

بر اساس آنچه که تا کنون بیان شد، می‌توان گفت که ضمیر فاعلی پنهان از نظر مشخصه‌های معنایی و نحوی همچون یک ضمیر ضعیف عمل می‌کند، اما با این تفاوت که از لحاظ آوایی کاملاً با ضمیر ضعیف متفاوت است. در واقع می‌توان گفت که ضمیر فاعلی پنهان از آن لحاظ که نمی‌تواند حامل تکیه باشد، با ضمیر ضعیف یکسان بوده (ویژگی زبرزنجیری)، اما از لحاظ مشخصه‌های زنجیری، متفاوت از ضمیر ضعیف عمل می‌کند.

شواهد موجود در (۴) و (۵) حاکی از آن است که ضمیر فاعلی پنهان به هیچ وجه نمی‌تواند یک ضمیر قوی باشد. با این وجود، همچنان این مسئله باقی می‌ماند که آیا ضمیر فاعلی پنهان با وجود ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم، ضمیری ضعیف محسوب می‌شود و یا یک واژه‌بست. به دلایلی که در زیر عنوان می‌شوند، می‌توان نتیجه گرفت که ضمیر فاعلی پنهان یک ضمیر ضعیف است. روبرتز (Roberts, 2007: 16-17)؛ به نقل از کاردینالتی (Cardinaletti, 2004) استدلال می‌کند که ضمائر ضعیف آشکاری همچون egli (او) هرگز نمی‌توانند به صورت جابه‌جایی افزوده‌ای ظاهر شوند بلکه تنها می‌توانند در جایگاه‌های درون گروه زمان ظاهر شوند:

۶.

الف) ضمائر ضعیف و ضمیر فاعلی پنهان نمی‌توانند منفک چپ رو باشند:

Gianni/\*egli/\*pro la nostra causa...

(جیانی/\*او/\*pro\*دلیل ما...)

ب) ضمائر ضعیف و ضمیر فاعلی پنهان می‌توانند در بافت‌های ارتقایی «فعل کمکی به متمم‌نما»<sup>۱</sup> ظاهر شوند:

<sup>۱</sup> Aux-to-Comp context

Avendo Gianni / egli / pro telefonato a Maria,...

(جیاننی / او / pro به مری زنگ زده)

پ) ضمائر ضعیف و ضمیر فاعلی پنهان می‌توانند در بافت‌هایی که متمم‌نمای<sup>۱</sup> آن حذف شده ظهور یابند اما مقوله‌های منفک افزوده‌ای نمی‌توانند:

Credevo Gianni / egli / pro avesse telefonato a Maria.

(فکر می‌کنم جیاننی / او / pro با مری تماس گرفته)

از آنچه که در (۶) مشاهده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که ضمیر فاعلی پنهان نیز مانند ضمائر ضعیف، تنها می‌تواند در جایگاه پیش فعلی ظاهر شود، جایگاهی که مختص ضمائر ضعیف است. در همین راستا، پژوهنده بر اساس نظر روبرتز (Roberts, 2006) ضمیر فاعلی پنهان را یک حرف تعریف و در واقع یک گروه حرف تعریف می‌داند که فاقد هرگونه ساختار درونی است. بنابراین، ضمیر فاعلی پنهان نمی‌تواند به صورت واژه‌بست‌های متممی به فعل سبک<sup>۲</sup> و یا هسته‌ی زمان متصل شود و در نتیجه ضمیر فاعلی پنهان یک واژه بست به حساب نمی‌آید.

حال که مشخص شد منظور از ضمیر فاعلی پنهان در این پژوهش چیست، می‌توان به مسئله‌ی ضمیراندازی و در واقع چگونگی فاقد ویژگی آوایی شدن این مقوله پرداخت. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که آیا این فاقد ویژگی آوایی شدن، تنها به علت شرایط تحمیلی از جانب مولفه‌ی آوایی بوده و یا بر اساس آنچه روبرتز (Roberts, 2006) عنوان می‌کند حاصل مجموعه‌ای از شرایط نحوی، گفتمانی و ساخت‌واژی و به عبارتی، کاملاً تصادفی است؟

در پژوهش حاضر فرض بر آن است که تمامی نسخه‌های حاصل از حرکت به غیر از بالاترین آنها، بر اساس نظر نونز (Nunes, 2004) حذف می‌شود. بنابراین تا اینجای امر، این نکته که حذف در مؤلفه‌ی آوایی و به علت شرایط تحمیلی از جانب مولفه‌ی آوایی شکل می‌پذیرد، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد. حال باید دید که آیا این امر در مورد ضمیر فاعلی پنهان نیز صدق می‌کند و یا خیر. اگر صدق کند که مسئله حل شده انگاشته می‌شود اما اگر

<sup>1</sup> complementiser

<sup>2</sup> light verb

جواب منفی باشد، موضوع کاملاً متفاوت خواهد بود و می‌بایست جهت حذف ضمیر فاعلی پنهان، چاره‌ای دیگر اندیشید.

اینک مثال (۷) را مورد توجه قرار می‌دهیم:

.۷

الف) [scpro آمدم]

ب) [ [scpro آمدم] ]

توضیح ساختار (۷. الف و ب) به شرح زیر است:

از آنجا که ضمیر فاعلی پنهان ضمیری ضعیف به حساب می‌آید، می‌توان آن را یک گروه حرف تعریف دانست. از این رو پس از ادغام با «آمدم» تشکیل یک بند کوچک محض (و در نتیجه یک نقطه تقارن) می‌دهد که می‌بایست جهت رعایت اصل تناظر خطی، توسط حرکت شکسته شود. این امر در (۷. ب) به نمایش در آمده است. همان گونه که در (۷. ب) مشاهده می‌شود، ضمیر فاعلی پنهان با حرکت خود، موجب شکستن نقطه تقارن موجود شده و نسخه به‌جامانده از آن نیز بلافاصله پس از فرایند حرکت و جهت رعایت اصل تناظر خطی حذف می‌شود. اما این جابه‌جایی و حذف نسخه، پایان کار نبوده و دو مسئله دیگر از آن نشئت می‌گیرند: الف) چگونه ضمیر فاعلی پنهان موجود در (۷. ب) به مقوله‌ای تهی تبدیل می‌شود و به عبارت دیگر فاقد ویژگی آوایی می‌گردد و ب) با توجه به (۷. الف) طبق تعریف، هم ضمیر فاعلی پنهان می‌تواند با حرکت خود تقارن حاصله را بشکند و هم «آمدم»، حال آن که با توجه به آنچه در ادامه می‌آید، در چنین ساختارهایی فعل نمی‌تواند حرکت کرده و قبل از ضمیر فاعلی پنهان قرار گیرد.

در مورد (الف)، هیچ گونه توجیهی بر اساس پادتقارن پویا و اصل حذف چرخه نمی‌توان ارائه نمود چرا که در پادتقارن پویا تنها به حرکت سازه توجه شده و حذف سازه مورد توجه قرار ندارد، همچنین بر اساس اصل حذف چرخه<sup>۱</sup> (Nunes, 2004) تمامی نسخه‌ها به استثنای بالاترین نسخه حذف می‌شوند و به عبارت دیگر، همیشه می‌بایست یکی از نسخه‌های حاصل از حرکت، باقی بماند اما در مورد حذف تمامی نسخه‌ها، صحبتی به میان نمی‌آید.

<sup>۱</sup> chain deletion

در مورد (ب)، باید گفت از آنجا که فاعل پس فعلی<sup>۱</sup> در زبان‌های ضمیرانداز از جایگاه اصلی خود در بند کوچک حرکت نمی‌کند، نمی‌تواند مؤکد<sup>۲</sup> شود و به عبارتی در این سازه‌ها، خوانش کانونی اجباری است. این مسئله بدان دلیل است که نقطه تقارن حادث شده، به وسیله دیگر مقوله سازنده آن یعنی گروه فعلی، خنثی می‌شود. اما هنگامی که فاعل ارتقا یافته و جابه‌جا می‌شود، خوانش کانونی اختیاری (و نه اجباری) است. این مسئله، با جابه‌جایی فاعل به مشخصگر گروه کانون درون متمم نما، مرتبط می‌باشد. به اعتقاد مورو (Moro, 2004)، ضمیر فاعلی پنهان در زبان‌های ضمیرانداز، نمی‌تواند مؤکد شود در حالی که همتای آشکارش می‌تواند. در مثال (۸ الف و ب) این مطلب به خوبی نشان داده شده است:

۸

الف) +Foc\* pro تماس گرفتم

ب) +Foc من تماس گرفتم

حال پرسش آن است که چرا ضمیر فاعلی پنهان نمی‌تواند مؤکد شود؟ در این زمینه باید گفت که عدم امکان مؤکد کردن ضمیر فاعلی پنهان را نمی‌توان به سبب فقدان ذاتی ظرفیت‌های ارجاعی دانست، چرا که ضمیر فاعلی پنهان می‌تواند در جملاتی شبیه «خودشون رو pro دوست دارند» مرجع مرجع‌واره<sup>۳</sup> به حساب بیاید. همچنین این عمل نمی‌تواند به دلیل عدم امکان تکیه‌دار شدن ضمیر فاعلی پنهان باشد، زیرا «من» در جایگاه پس فعلی، چه تکیه‌بر باشد و چه تکیه‌بر نباشد، اجباراً مؤکد می‌شود اما در جایگاه پیش فعلی تنها زمانی می‌تواند مؤکد شود که تکیه‌بر باشد (و متعاقباً به جایگاه مشخصگر گروه کانون ارتقا یابد). به یاد داشته باشیم که «من» در ساختار «تماس گرفتم من» دقیقاً در جایگاه در جای اصلی<sup>۴</sup> که در اشراف بلافصل<sup>۵</sup> یک بند کوچک قرار دارد، واقع است. به عبارت دیگر، نمود ساده‌شده زیر برای تمام فاعل‌های پس فعلی در زبان‌های به اصطلاح ضمیرانداز صدق می‌کند:

---

<sup>1</sup> postverbal subject

<sup>2</sup> focused

<sup>3</sup> anaphor

<sup>4</sup> in situ

<sup>5</sup> immediate dominance

۹. [تماس گرفتم [SC من تماس گرفتم]]

حال اگر پادتقارن پویا را برای حل این مسئله به کار بگیریم، پاسخی به شرح زیر در دست خواهیم داشت: در واقع از آنجا که ضمیر فاعلی پنهان، یک ضمیر ضعیف است، جهت خشی کردن نقطه تقارن حاصل شده از ادغام ضمیر فاعلی پنهان، نیاز به هیچ گونه حرکتی ندارد (در صورت حرکت هر جزئی با جمله‌ای بدساخت مواجه خواهیم بود (۱۰)). بنابراین ضمیر فاعلی پنهان نمی‌تواند مؤکد شود. به عبارت دیگر، از دو ساختار زیر، تنها ساختار الف، ساختاری مجاز به حساب می‌آید:

۱۰.

الف) [SCPRO تماس گرفتم]

ب) \* [تماس گرفتم [SCPRO تماس گرفتم]]

نتیجه‌ای که از این مقال به دست می‌آید آن است که ضمیر فاعلی پنهان هرگز نمی‌تواند در نقاط تقارن به صورت در جای اصلی، باقی بماند. همچنین نمی‌تواند حتی به جایگاه مشخصگر گروه کانون ارتقا یابد. این مطالب خود به وضوح گویای عدم مؤکد شدن ضمیر فاعلی پنهان است.

بنابراین با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که جهت خشی کردن نقاط تقارن موجود، می‌بایست راه حل دیگری علاوه بر حرکت وجود داشته باشد. همان گونه که تا به حال بیان شده است، برای آن که از دو سازه که بر یکدیگر تسلط سازه‌ای بلافصل دارند، نقطه تقارنی شکل گیرد که مانع از شکل‌گیری ترتیب خطی و به عبارتی بهتر، موجب تخطی از اصل تناظر خطی شود، نیاز است تا دو سازه تشکیل دهنده بند کوچک، کاملاً آشکار باشند، در غیر این صورت (عدم آشکار بودن یک سازه)، هیچ گونه تخطی از اصل تناظر خطی صورت نخواهد گرفت. یک راه جهت پنهان ساختن یک سازه، حرکت دادن آن و حذف نسخه به‌جامانده می‌باشد. اما بر اساس آنچه که در بالا بیان شد، این امر در مورد ضمیر فاعلی پنهان نمی‌تواند کارگر افتد. حال چاره چیست؟

پژوهنده در این مورد لازم می‌داند تا پادتقارن پویا را اندکی بسط داده و بیان دارد که جهت شکست تقارن به جای تنها یک راه حل می‌توان از دو راه حل سود جست. راه حل اول همانند آنچه مورو (Moro, 2000-2004) معتقد است می‌تواند حرکت سازه‌های

شرکت کننده در نقطه تقارن حاصله باشد و اما راه حل دوم، می تواند حذف یکی از ارکان سازنده نقطه تقارن در صورت آوایی<sup>۱</sup> باشد که این امر با توجه به مشخصه‌ها صورت می گیرد (این که چه سازه‌ای می تواند حذف شود صرفاً به مشخصه‌ها ارتباط دارد) که در مورد ضمیر فاعلی پنهان، این تنها ضمیر فاعلی پنهان است که می تواند حذف شود و گروه فعلی به هیچ وجه نمی تواند مشمول چنین فرایندی قرار گیرد (۱۱).

#### ۱۱. [\*pro تماس گرفتیم]

با اعمال راه حل دوم، دقیقاً می توان با صرف کمترین هزینه و در واقع رعایت اصل اقتصاد به بیشترین نتیجه دست یافت. از اینجا می توان به رابطه میان ضمیراندازی و نقطه تقارن به خوبی پی برد. در هر زبانی که ضمیر فاعلی پنهان بتواند به عنوان یک گروه حرف تعریف با گروه فعلی ادغام شود و حاصل این ادغام نقطه تقارن باشد، می توان ضمیراندازی و در واقع حذف ضمیر فاعلی پنهان در صورت آوایی را انتظار داشت. به عنوان مثال، می توان این راه حل دوم را در مورد (۱۰. الف) که در اینجا با شماره (۱۲) نشان داده شده است به کار برد.

#### ۱۲. [scpro تماس گرفتیم]

در این باره باید گفت که ضمیر فاعلی پنهان، به محض باز نمود شدن و ورود به صورت آوایی، بر اساس راه حل دوم و جهت رعایت اصل تناظر خطی و شکست تقارن، حذف می شود و دیگر به هیچ گونه حرکتی احتیاج نخواهد بود. این مورد در (۱۳) نشان داده شده است:

#### ۱۳. [pθ تماس گرفتیم]

### ۲.۳. جایگاه فاعل

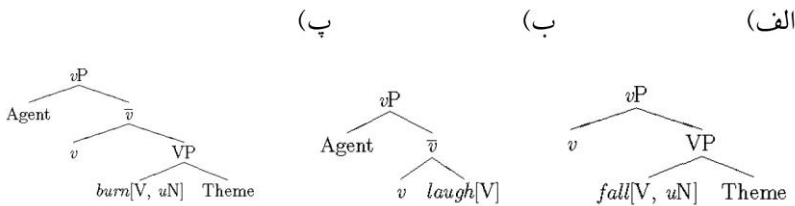
مسئله دیگری که در مورد زبان‌های ضمیرانداز مد نظر قرار دارد، جایگاه اصلی فاعل است. باربوسا (Barbosa, 2001) معتقد است که در این گونه زبان‌ها جایگاه اصلی فاعل مشخصگر گروه فعلی واژگانی است، هلمبرگ (Holmberg, 2005) جایگاه فاعل را مشخصگر گروه صرفی می داند و روبرتز (Roberts, 2007) جایگاه فاعل را مشخصگر

<sup>۱</sup> PF



گروه زمان به حساب می‌آورد. با این حال با توجه به فرضیه یوتا<sup>۱</sup> می‌توان این مسئله را تا حدودی حل کرد. آجر (Adger, 2003: 138-141) معتقد است که با توجه به این فرضیه، موضوع‌های اسمی (گروه اسمی) دارای نقش معنایی کنش‌پذیر<sup>۲</sup>، در جایگاه متمم فعل واژگانی و به عبارتی دختر گروه فعلی واژگانی و خواهر فعل واژگانی ظاهر می‌شوند (در محمول‌های غیرمفعولی) (۱۴. الف) و تمامی موضوع‌هایی که دارای نقش معنایی کنشگر<sup>۳</sup> می‌باشند در مشخصگر گروه فعلی سبک<sup>۴</sup> و در واقع به‌عنوان دختر گروه فعلی سبک و خواهر فعل سبک تیره<sup>۵</sup> ظاهر می‌شوند (در محمول‌های غیرکنایی و متعدی) (۱۴. ب و پ):

۱۴.



حال با در نظر گرفتن این مسئله می‌توان گفت در زبان فارسی در محمول‌های متعدی و غیرکنایی جایگاه اصلیِ فاعل (کنشگر) در مشخصگر گروه فعلی سبک است اما در محمول‌های غیرمفعولی جایگاه اصلی فاعل (به‌دلایلی که در ادامه ذکر می‌شوند)، نه متمم فعل واژگانی بلکه به‌تعبیر ردفورد (Radford, 2009: 232)، مشخصگر گروه فعلی واژگانی است. در واقع شاید بتوان گفت در این ساختارها همیشه می‌توان به دو موضوع قائل بود که یکی خواهر فعل واژگانی تیره<sup>۶</sup> (مشخصگر گروه فعلی) و دیگری خواهر فعل واژگانی است (متمم فعل). حال متممی که خواهر هسته فعلی است می‌تواند در صورت آوایی بازنمود تهی پیدا کند و به‌عبارتی تلفظ نشود اما از لحاظ معنایی و نحوی وجود آن حس می‌شود. به‌عنوان مثال، در جمله‌ای مانند «آرش رسید» هرچند از لحاظ آوایی به‌جز «آرش»

<sup>1</sup> Uniformity of  $\Theta$ -Assignment Hypothesis-UTAH

<sup>2</sup> theme

<sup>3</sup> agent

<sup>4</sup> light verb

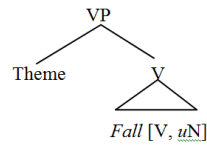
<sup>5</sup> v'

<sup>6</sup> v'

و «رسیدن» چیز دیگری نمود آوایی ندارد اما از لحاظ معنایی می‌دانیم که «آرش» از جایی رسیده است و در واقع در این ساختارها همیشه وجود دو موضوع، یکی بیرونی و دیگری درونی، ضروری است و به عبارتی همیشه وجود یک خواهر برای فعل واژگانی از لحاظ نحوی فرض شده پنداشته می‌شود، چه این خواهر نمود آوایی بیاید و چه نیابد. بنابراین شاید بهتر باشد به جای پذیرفتن تعبیر *آجر* و *برزیو* و قرار دادن فاعل در محمول‌های غیرمفعولی در جایگاه خواهر فعل واژگانی، آن را در جایگاه مشخصگر گروه فعلی در نظر گرفت. این مسئله شاید در جمله «او زمین خورد» بیشتر ملموس باشد چراکه هنگامی که این جمله دستخوش جابه‌جایی می‌شود می‌توان آن را به صورت «او خورد زمین» نیز متصور شد. در جمله اول «زمین خوردن» یک فعل غیرمفعولی انضمامی است اما در جمله دوم مشاهده می‌شود که این فعل از حالت انضمامی خارج می‌شود و «زمین» به عنوان خواهر «خورد» نمود می‌یابد. این مسئله، گفته‌ی فوق را تأیید می‌کند که در چنین ساختارهایی دو موضوع ضروری برای محمول وجود دارد که یکی بیرونی است و دیگری درونی و این که این موضوع درونی می‌تواند در بیشتر مواقع بازنمود آوایی نداشته باشد. همچنین براساس پادتقارن پویا، تنها عامل حرکت یک سازه می‌تواند ایجاد نقطه‌ی تقارن باشد و اگر نقطه‌ی تقارن شکل نگیرد، هیچ‌گونه حرکتی نیز رخ نخواهد داد. حال اگر طبق آنچه *آجر* در نظر دارد، فاعل محمول‌های غیرمفعولی را خواهر فعل واژگانی در نظر بگیریم، از آنجا که بر اساس یکی از ویژگی‌های نظریه‌ی ایکس بار مد نظر کین (1994)، متمم نمی‌تواند یک هسته‌ی عریان (محض)<sup>۱</sup> باشد، بنابراین در این ساختار یک هسته‌ی فعلی خواهیم داشت و یک فرافکن بیشینه که بر اساس نقاط تقارن مورد نظر مورو نمی‌توانند یک نقطه‌ی تقارن شکل دهند و از همین رو نمی‌توان طبق تعریف، در این ساختار هیچ سازه‌ای را جابه‌جا کرد. اما همان‌گونه که *آجر* نیز معترف است (Adger, 2003: 223-224)، فاعل چنین ساختارهایی می‌بایست به مشخصگر گروه زمان نقل مکان کند. بنابراین تنها راه برای حرکت چنین سازه‌ای آن است که فاعل محمول‌های غیرمفعولی در جایگاه مشخصگر گروه فعلی ادغام شود. پس بهتر است ساختار ۱۴. الف را به صورت ۱۵ بازنویسی کرد:

---

<sup>۱</sup> bare head



ضمیر فاعلی پنهان نیز که یک ضمیر ضعیف محسوب می‌شود، از این قاعده‌ها مستثنا نیست و به عبارتی به‌مانند یک گروه حرف تعریف آشکار عمل می‌کند و بسته به نوع معمولش، جایگاه خاصی را اشغال می‌نماید. بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان به گونه‌ای یکپارچگی در راستای جایگاه فاعل دست یافت و آن این که، فاعل همیشه می‌بایست در جایگاه مشخصگر قرار داشته باشد. این مسئله نیز گامی است در راستای یکی از هسته‌های تشکیل دهنده برنامه کمینه گرا و به عبارتی گامی است در دستیابی به تقارن و یکپارچگی.

از آنجا که فعل سبک، فعلی است که هم ویژگی‌های یک هسته نقشی<sup>۱</sup> را دارد (عدم اعطای نقش تا به متمم) و هم ویژگی‌های یک هسته غیرنقشی را (می‌تواند به مشخصگرش نقش تا اعطا کند) (Adger, 2003: 165)، یک هسته نقشی تمام و کمال محسوب نمی‌شود. از این رو، طبق تعریف نمی‌تواند مانعی بر سر راه تقارن به حساب آید. از این رو، در ساخت‌های متعدی و غیرکنایی حاصل ادغام گروه فعلی سبک و گروه حرف تعریف و در ساخت‌های غیر مفعولی حاصل ادغام گروه فعلی واژگانی و گروه حرف تعریف یک نقطه تقارن تشکیل می‌دهد. بر این اساس می‌توان ساخت‌های (۱۶) را حاوی نقطه تقارن دانست (SC نشانه نقطه تقارن است):

۱۶

ساختار غیر مفعولی:  $[[[\emptyset]_{DP}] [v]_{VP}] [DP \text{ آرش}] [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP}$

ساختار غیر کنایی:  $[[[\emptyset]_{DP}] [v]_{VP}] [DP \text{ آرش}] [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP}$

ساختار متعدی:  $[[[\emptyset]_{DP}] [v]_{VP}] [DP \text{ آرش}] [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP}$

ساختار متعدی حاوی ضمیر فاعلی پنهان:  $[[DP \text{ مقاله}] [v]_{VP}] [DP \text{ آرش}] [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP} [v]_{VP}$

تازه‌ای

<sup>۱</sup> functional head

## ۲.۴. جابه‌جایی آزادانه فعل و فاعل

در یک نقطه تقارن، جابه‌جایی هر یک از اجزای سازنده، می‌تواند به شکستن تقارن بیانجامد. بر اساس همین مسئله می‌توان جابه‌جایی آزادانه فعل و فاعل در زبان‌های ضمیر انداز را با بیان این که این خصیصه ناشی از وجود دو گزینه متمایز جهت ختنی سازی نقاط تقارن است، توجیه نمود.

در مورد فاعل پیش فعلی باید گفت که در این گونه ساختارها و در هنگام باز نمود، ابتدا گروه حرف تعریف از جایگاه اولیه خود حرکت کرده و در صورت عدم تکیه بر بودن، در جایگاه مشخصگر گروه زمان و در صورت تکیه بر بودن گروه حرف تعریف، در جایگاه مشخصگر گروه کانون فرود می‌آید. در هر دوی این موارد، از آنجا که هسته کانون وهسته زمان، هسته‌های نقشی محسوب، طبق تعریف نمی‌توانند نقطه تقارنی شکل دهد. از این جهت پس از ادغام گروه حرف تعریف در مشخصگر این هسته‌های نقشی، دیگر با نقطه تقارن مواجه نخواهیم بود و ساختار حاصله، در صورت آوایی اصل تناظر خطی را رعایت خواهد نمود. این ساختار همانی است که به فاعل پیش فعلی معروف است. از آنجا که در این نظریه مشخصه EPP مدنظر قرار ندارد، بنابراین قرار گرفتن فاعل در مشخصگر گروه زمان و مشخصگر گروه کانون تنها دلیل ساختاری دارد و آن این که این جایگاه‌ها مناسب‌ترین جایگاه برای فرود سازه جابه‌جاشده به شمار می‌آیند. این مسئله در (۱۷) نشان داده شده است (علامت (XP) نشان‌دهنده سازه جابه‌جاشده و حذف شده است):

۱۷. (فاعل تکیه بر نیست)

ساختار غیر مفعولی: [VP] [VP] (SC) DP آرش [V' ] [V رسید] DP [∅]



[TP] DP آرش [TP] [VP] (SC) DP آرش [V' ] [V رسید] DP [∅]

ساختار غیر کنایی: [VP] (SC) DP آرش [V' ] [V بخندید]



[TP] DP آرش [TP] (SC) DP آرش [V' ] [V بخندید]

ساختار متعدی: [VP] (SC) DP آرش [V' ] [V خرید] DP کتاب را



[TP] DP آرش [TP] (SC) DP آرش [V' ] [V خرید] DP کتاب را

حال به بحث پیرامون فاعل پس فعلی می‌پردازیم. در بررسی‌هایی متداول کمینه‌گرایی، از آنجا که هستهٔ زمان در زبان‌های ضمیرانداز، گرهی فرض می‌شود که دارای مشخصهٔ فعلی قوی است (Chomsky, 1995) می‌تواند جهت برآورده ساختن نیازهای بازیینی مشخصه‌های خوانش‌پذیر / خوانش‌ناپذیر فعل، آن را به سمت خود جذب کند و از این روست که در این گونه از زبان‌ها، شاهد فاعل پس فعلی هستیم. اما با توجه به اینکه در پادتقارن پویا مشخصه‌های خوانش‌پذیر / خوانش‌ناپذیر عامل حرکت پنداشته نمی‌شوند، می‌بایست چاره‌ای دیگر اندیشید. در این ساختار، حرکت گروه فعلی واژگانی، فعل واژگانی تیره، فعل واژگانی و حتی فعل سبک می‌تواند به شرح زیر ناجی رعایت اصل تناظر خطی و ترتیب خطی شود.

در ساختارهای غیرمفعولی پس از ادغام گروه حرف تعریف و فعل واژگانی تیره شاهد نقطهٔ تقارنی در سطح گروه فعلی واژگانی خواهیم بود. حال برای شکستن تقارن، فعل از درون فعل واژگانی تیره حرکت می‌کند و به دلیل «محدودیت حرکت هسته» که بر اساس آن حرکت از جایگاه یک هسته به جایگاه دیگر تنها میان هستهٔ مورد نظر و نزدیک‌ترین هسته‌ای که به صورت پادتقارنی آن را در تسلط سازه‌ای قرار می‌دهد، امکان‌پذیر است و همچنین از آنجا که فعل سبک صورتی وندگونه دارد، به صورت افزوده با آن ادغام می‌شود. در این جایگاه از آنجا که فعل سبک یک هسته است نمی‌تواند هیچ‌گونه نقطهٔ تقارنی را چه با فعل و چه با گروه حرف تعریف درون فعل ایجاد نماید، بنابراین دیگر حرکتی مورد نیاز نخواهد بود (۱۸):

۱۸.

ساختار غیرمفعولی:  $[[vP]_{VP} (SC) DP \text{ آرش}] [v \text{ رسید}] DP$



$[[TP]_{TP} [v \text{ رسید}] DP \text{ آرش}] [v \text{ رسید}] DP$

و اما در ساختارهای غیرکنایی و متعدی پس از ادغام گروه حرف تعریف و فعل سبک تیره شاهد نقطهٔ تقارنی در سطح گروه فعلی سبک خواهیم بود (۱۹ و ۲۰ الف). حال از آنجا که این تقارن در صورت آوایی تحمل نمی‌شود، یکی از دو سازه می‌بایست جابه‌جا شده و به نحوی تقارن را بشکند. در این مورد، این اتفاق برای فعل خواهد افتاد و فعل از درون

گروه فعلی واژگانی حرکت می‌کند و به دلیل «محدودیت حرکت هسته»<sup>۱</sup> و همچنین از آنجا که فعل سبک صورتی وندگونه دارد، ابتدا به صورت افزوده با فعل سبک ادغام می‌شود (۱۹ و ۲۰. ب). اما در این جایگاه همچنان نقطه تقارن به قوت خود پابرجاست، به همین دلیل «فعل+V» از جایگاه خود حرکت می‌کند و با توجه به «محدودیت حرکت هسته» و این که هسته زمان در فارسی، هسته‌ای دارای مشخصه فعلی قوی<sup>۲</sup> است، به درون هسته زمان حرکت می‌کند (۱۹ و ۲۰. پ). نکته قابل توجه این که این هسته قوی تنها جایگاه فرود فعل حرکت داده شده را تعیین می‌کند و هیچ نقشی در جابه‌جایی سازه‌ها ایفا نمی‌کند. در این جایگاه به علت آن که نخست هسته زمان، یک هسته نقشی است و دوم این که طبق تعریف برای شکل‌گیری نقطه تقارن وجود فاعل ساختاری ضروری است و در اینجا چنین چیزی مشاهده نمی‌شود بنابراین شاهد هیچ گونه نقطه تقارنی نخواهیم بود، در نتیجه دیگر حرکتی مورد نیاز نیست:

۱۹.

ساختار غیر کنایی:

الف.  $[[DP \text{ آرش}] [v, v'] [VP(SC) \text{ بخندید}]]$

↓

ب.  $[[TP \text{ آرش}] [T] [VP(SC) \text{ بخندید}]]$

↓

پ.  $[[TP \text{ بخندید}]] [T] [VP(SC) \text{ آرش}] [v'] [VP(SC) \text{ بخندید}]]$

۲۰.

ساختار متعدی: (جابه‌جایی متمم خارج از موضوع این پژوهش است)

الف.  $[[DP \text{ آرش}] [v, v'] [VP(SC) \text{ خرید}]] [DP \text{ کتاب را}]]$

↓

ب.  $[[TP \text{ آرش}] [T] [VP(SC) \text{ خرید}]] [VP(SC) \text{ خرید}]] [DP \text{ کتاب را}]]$

↓

پ.  $[[TP \text{ خرید}]] [T] [VP(SC) \text{ آرش}] [v'] [VP(SC) \text{ خرید}]] [DP \text{ کتاب را}]]$

<sup>1</sup> head movement constraint

<sup>2</sup> strong verb

### ۳. نتیجه گیری

در این مقاله به تبیین دو مشخصه بارز زبان‌های ضمیرانداز یعنی فقدان فاعل واژگانی و جابه‌جایی آزادانه فاعل و فعل در زبان فارسی با توجه به دیدگاه پادتقارن پویا که در آن تمامی ویژگی‌های زبان‌های ضمیرانداز، محصول جانبی بند کوچک و تلاش برای شکستن تقارن حادث شده است، پرداختیم.

در این پژوهش با در نظر گرفتن ضمیر فاعلی پنهان به صورت ضمیری ضعیف و یک گروه حرف تعریف نشان دادیم که ضمیراندازی محصول جانبی رعایت اصل تناظر خطی است. همچنین با در نظر گرفتن فرضیه یوتا بیان کردیم که در فارسی در محمول‌های متعدی و غیرکنایی جایگاه اصلی فاعل در مشخصگر گروه فعلی سبک و در محمول‌های غیرمفعولی جایگاه اصلی فاعل، مشخصگر گروه فعلی واژگانی است. در تمامی این جایگاه‌ها شاهد نقطه تقارنی خواهیم بود که می‌تواند به دو صورت شکسته شود یا با جابه‌جایی فعل و یا با جابه‌جایی فاعل. همین امر، جابه‌جایی آزادانه فاعل و فعل را توجیه می‌کند.

### منابع

- متولیان‌نایینی، رضوان (۱۳۹۵). «تحلیلی بین‌زبانی از پارامتر ضمیراندازی در زبان فارسی». *مجله زبان پژوهی*. ۸. ش. ۲۱. زمستان ۱۳۹۵. صص ۱۳۳-۱۱۶.

- Adger, D. (2003). *Core Syntax: A Minimalist Approach*. Oxford University Press.
- Adragão, M. & J. Costa (2004). "On the Status of Preverbal Subjects in Null Subject Languages: Evidence from Acquisition". *LOT Occasional Series*. 3. pp. 69-80.
- Barbosa, P. (2001). "Two Kinds of Subject pro". *Studia Linguistica*. 63(1). pp. 2-58.
- Boeckx, C. (2006). *Linguistic Minimalism: Origins, Concepts, Methods, and Aims*. Oxford University Press.
- Cardinaletti, A. (2004). "Towards a Cartography of Subject Positions". *The Structure of IP and CP: The Cartography of Syntactic Structures*. vol 2. L. Rizzi (ed.) Oxford: Oxford University Press. pp. 115-116.

- Cardinaletti, A. & M. Starke (1999). "The Typology of Structural Deficiency on Three Grammatical Classes". *Clitics in the languages of Europe, Empirical approaches to language typology*. H. van Riemsdijk (ed.). Berlin/New York: Mouton de Gruyter. pp. 20-25.
- Chomsky, N. (1995). *Minimalist Program*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Giorgi, A. (2009). "About pro". Ms. Ca'Foscari University, Venice.
- Holmberg, A. (2005). "Is There a Little pro? Evidence from Finnish". *Linguistic Inquiry*. 36. pp. 533- 564.
- Kayne, R. (1994). *The Antisymmetry of Syntax*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Moro, A. (2000). *Dynamic Antisymmetry*. Linguistic Inquiry Monograph 38. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Moro, A. (2004). "Linear Compression as a Trigger for Movement". *Triggers*. Anne Breitbarth & Henk van Riemsdijk (eds.). Berlin/New York, NY: Mouton de Gruyter. pp. 387-430.
- Motevallian Naeini, R. (2017). "A Cross Linguistic Analysis of Pro-drop Parameter in Persian". *Journal of Language Researches*. 8. 21. Winter 2017. pp. 116-133. [In Persian]
- Nunes, J. (2004). *Linearization of Chains and Sideward Movement*. The MIT Press, Cambridge, Massachusetts, London, England.
- Radford, A. (2009). *Analysing English Sentences. A Minimalist Approach*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Roberts, I. (2006). "Two Ways to Lose Null Subjects". Talk Given at the Encontro Lingua Falada e Escrita V, Federal University of Maceió
- Roberts, I. (2007). *A Deletion Analysis of Null Subjects: French as a Case Study*. Downing College, University of Cambridge.



## A Dynamic Anti-symmetry Approach to pro-drop in Persian<sup>1</sup>

Ahmadreza Sharifipur Shirazi<sup>2</sup>  
Jala Rahimian<sup>3</sup>

Received: 2016/02/21  
Accepted: 2016/09/04

### Abstract

In the present study two significant characteristics of pro-drop languages, i.e. the absence of lexical subject and subject-verb free inversion will be investigated in light of Dynamic Anti-Symmetry (hence, DAS) framework (Moro, 2000) in Persian:

- a. [pro ketab ra peyda kardam]  
pro book OM found
- b. [Qaza xord Arash]  
ate Arash

These two characteristics are assumed to be the byproduct of the point of symmetry and the attempt to break this symmetry. According to DAS, we took movement as a symmetry breaking process and not a process through which uninterpretable features can be checked. By extending Merge operation, Moro (2004) argues that it is possible to have an unspecified structure in which none of the element participated in merge can be projected. He calls this unspecified structure *bare small clause*. Bare small clause is a kind of clause which is the complement of copulas and by virtue of having no position for functional heads; it can include a point of symmetry. This small clause is the product of merging of two maximal projections none of which is projected in the resulting structure. By definition, this small clause is nothing more than a point of symmetry which must be broken in line with linear correspondent axiom

---

<sup>1</sup>. (DOI): 10.22051/JLR.2016.2442

<sup>2</sup> Ph. D. Candidate in General Linguistics, Shiraz University, Iran  
(corresponding author) ; [asharifipur@jahrom.ac.ir](mailto:asharifipur@jahrom.ac.ir)

<sup>3</sup> Professor, Linguistics Department, Shiraz University, Iran ;  
[jrahimian@rose.shirazu.ac.ir](mailto:jrahimian@rose.shirazu.ac.ir)

(hence, LCA) (kanye, 1994). Accordingly, any merger of DP and VP leads to a point of symmetry; provided that, that DP plays the role of the subject of the whole phrase. This point of symmetry will be broken at PF in line with LCA.

According to Cardinaletti & Starke (1999), Holmberg (2005) & Roberts (2007) pro is no longer a null category but a weak pronoun. This assumption is accepted through the current article. Therefore, Pro is assumed to be a weak pronoun and hence a DP which undergoes deletion at PF after being merged with VP and constructing a point of symmetry. It should be mentioned that in this article it is accepted that either moving or deleting of one of the symmetry makers can break the point of symmetry. This justifies the absence of lexical subject.

Spec,vP and Spec,VP are suggested to be the main position for subject in transitive/ unergative and unaccusative structures respectively, according to UTAH. In all of these positions a point of symmetry is observed which can be broken in two ways: by verb movement or by subject movement; this justifies subject-verb free inversion in pro-drop languages. The landing site for pre-verbal subject is assumed to be Spec,TP and Spec,FocP in case the subject gets stress. The landing site for post-verbal subject in unaccusative structures is little v and in transitive/unergative structures is head T.

In conclusion, we can say that in this study by assuming pro as a weak pronoun and hence a DP, we showed that omitting subject in a pro-drop language is a byproduct of observing LCA at PF. Meanwhile, we argued that in Persian according to UTAH, the main position for subject in sentences with transitive/ unergative predicators is Spec,vP and in sentences with unaccusative predicators is Spec,VP. All of these positions bear the point of symmetry which can be broken in two ways: by movement of either the verb or the subject. These ways of breaking points of symmetry can justify the subject-verb free inversion in pro-drop languages.

**Keywords:** pro-drop language, subject-verb free inversion, pro, pre-verbal subject, post verbal subject, LCA, UTAH